

فصل دوم -

مراقبت فعالیت‌های سیاسی - نظامی دولتهای بیگانه:

پرواضح است که مراقبت و تحت نظر گرفتن فعالیتها و تحرکات نظامی و غیرنظامی دشمنان و بیگانگان و آگاهی یافتن به اسرار نظامی و اقتصادی آنان و کسب اطلاعات درباره تواناییها و شمار آنان از مهم ترین اسباب غلبه و پیروزی بر دشمن است.

امروزه، هنر تجسس و کسب اطلاعات از نیروها و امکانات دشمن در رأس مسائل مهم قرار گرفته است بطوری که در دانشگاهها و مدارس عالی دانشجویانی را در این زمینه پرورش داده و متخصص بار می آورند. چرا که پیروزی و برتری یافتن به دشمنان در گرو اطلاعات و آگاهی داشتن نسبت به نیروها و امکانات آنهاست. خداوند متعال نیز ابا دارد از اینکه امور را بدون اسباب آن جاری ساخته و پدید آورد.

از ناپلئون نقل شده که می گفته است:

«در جنگها، داشتن یک مرد هوشمند متخصص امور اطلاعات از هزار رزمنده

میدان جنگ برای پیروزی مؤثرتر است.»

حکومت اسلامی نیز چاره‌ای جز این ندارد که به این مسأل مهم و حیاتی توجه نموده و از آن طریق نظام اسلامی را تقویت کند. چنانکه شخص حضرت پیامبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در جنگهای مختلف، برنامه ریزی برای کسب اطلاعات از دشمن را معمول می داشتند.

اگر برای اثبات مشروعیت و لزوم این مسأله، ما هیچ دلیلی جز این آیه شریفه

نداشتیم، همین یک کفایت می کرد که خداوند ضمن آن می فرماید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَظْفَرْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»^{۶۵}.

یعنی هر چه می توانید از نیرو، آذوقه و مرکب گردآوری کنید تا بدان واسطه دشمنان خدا و

دشمنان خودتان را مرعوب سازید.

[در حالی که ادله ما در این مسأله منحصر به این آیه شریفه نیست، بلکه سیره عممی رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) در جنگها و روایات و بیانات آنان در این زمینه که به ما رسیده است که هر کدام دلیل استواری برای اثبات این مقصود هستند.]

چگونه ما می توانیم بر ضرورت آن تأکید نکنیم در حالی که شخص رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) در جنگهای شان آن را معمول می داشتند؟ همچنانکه در این باره اخبار و روایات فراوانی بدست ما رسیده است که مستفیض هستند و حتی می توان گفت بالاتر از این «تواتر اجمالی» دارند. کسی نگوید که سند این اخبار و روایات صحتش ثابت نشده است. چون شمار این روایات آن قدر زیاد است که اصطلاحاً می گوئیم دارای استفاضه و یا تواتر اجمالی هستند. یعنی با در نظر گرفتن مجموع آنها می فهمیم که بدون تردید شماری از این روایات واقعیت دارند و درست هستند، هر چند صحت سند و وثاقت راویان تک تک آنها طبق ضوابط و قواعد حدیث شناسی و رجالی به ثبوت نرسیده باشد.

در هر صورت، اکنون شماری از آن روایتهایی را که دلالت دارند رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان (ع) در جنگهای شان بر ضد دشمنان از وجود جاسوسها برای کسب اخبار و اطلاعات بهره می گرفته اند، در اینجا نقل می کنیم:

۱- در کتاب «سیره ابن هشام» راجع به «سریه عبدالله بن جحش»^{۶۶} چنین

۶۵. سوره انفال ۶۰.

۶۶. «سریه» در لغت به معنای دسته، فوج، گروهان و ستون نظامی است. مبارک‌شاه مؤلف کتاب آداب العرب و الشجاعة، از دانشمندان سده هفتم هجری می نویسد: «سریه لشکری اندک باشد که به کاری مهم و تعجیل بفرستند.» - آداب العرب و الشجاعة/ ۲۹۰، چاپ انتشارات اقبال - لکن سریه در اصطلاح تاریخ و سیره نویسی اسلامی به جنگهایی گفته می شود که شخص رسول خدا (ص) در میان سربازان و رزمندگان حضور نداشته است. مقابل آن «غزوه» است که غزوات جمع بسته می شود. سریه واژه ای است که ستونهای

نوشته است:

«پیامبر خدا (ص) عبدالله بن جحش را به همراه هفت دسته از مهاجرین بدنبال یک مأموریت سری فرستاد که در میان اعزام شدگان از اهل مدینه و انصار هیچکس حضور نداشتند. پیامبر نامه ای نوشته و به فرمانده آن گروه یعنی عبدالله بن جحش داد. دستور فرمود که در مسیری معین به مدت دو روز راه بروند و در طول این دو روز هرگز نباید نامه را بخوانند و از مضمون آن باخبر شوند. بعد از دو روز راهپیمایی آن نامه را باز کرده و بخوانند و بدستورات آن عمل کنند. ...»

عبدالله بن جحش بعد از آنکه در آن مسیر تعیین شده دو روز با همراهان خود راهپیمایی کردند؛ نامه را گشوده و مطالعه کرد، که در آن نوشته بود: هرگاه این نامه را خواندی، بعد از آن بسوی نقطه ای بنام نَخْلَة که در بین دو شهر مکه و طائف قرار دارد عزیمت کن، و در نخله مخفی بمان و از اوضاع و احوال قریش برای من [رسول خدا(ص)] گزارش و خبر تهیه کن. عبدالله وقتی که از مضمون نامه با خبر گردید در همانجا گفت سَمْعاً و طَاعَةً. آنگاه روبه یاران و همراهان خود کرده و اظهار داشت پیامبر خدا (ص) مرا دستور فرموده است که به نخله بروم و در آنجا کمین کنم و درباره قریش گزارش و اخبار تهیه کنم.^{۶۷}

نظامی گشتی، نجتسی و اکتشافی، مهاجم و شبیخون زننده همه و همه را شامل می گردد. هر یک از غزوات و سریه ها به نام شخص و یا محل خاصی نامیده شده اند که سریه عبدالله بن جحش نیز به نام این شخص است. (مقرر)

۶۷. سیره ابن هشام ج ۲/۲۵۲، مغازی و اقدی ج ۱/۱۳. در اینجا یادآوری این نکته بجاست که اگر ما از پیامبر (ص) هیچ چیزی نداشتیم جز این طرحهای شگفت انگیز نظامی و نیز آرایش نظامی و پیش بینی های عجیب از اوضاع آینده همینها کافی بودند که مرتبط بودن او با منبع وحی و نبوتش را تصدیق کنیم. چون هیچ فرد تحصیل کرده و دانشکده نظام دیده نیز نمی تواند امثال اینها را داشته باشد. با اینکه آن حضرت تحصیلاتی و سوادى نداشت این کارها را انجام می داده است. پس معلوم می شود که براستی پیامبر خدا و مرتبط با منبع وحی بوده است و ... (از افاضات معظم له در جلسه ۲۹۹ درس فقه).

کمی دقت و تأمل در این روایت ما را به نکات بسیار جالب ذیل راهنمایی می کند:

۲- واقدی صاحب کتاب «المغازی» درباره جنگ «بدر بزرگ» داستانی را روایت کرده است. [که آن داستان نشان دهنده این مسأله است که پیامبر اسلام (ص) برای کسب اطلاع از تحرکات دشمن و به زیر کنترل درآوردن او، حتی در مواردی که صرفاً جنبه اقتصادی برای دشمنان داشته است و نه نظامی، مأمورانی را برای تحقیق و تجسس می فرستاده است.] فشرده آن روایت از این قرار است:

اندکی دقت و ژرف نگری درباره این روایت تاریخی ما را به نکته های بسیار جالب و آموزنده ذیل راهنمایی می کند:

۱- اول اینکه آنحضرت همه افراد اعزامی را از میان مهاجران که از اهالی مکه بودند و اوضاع و احوال مکه و حومه مکه و مردمان آنجا را خوب می شناختند، انتخاب کرده و از انصار که اهل مدینه بودند و نسبت به محیط شناسی باندازه مهاجرین اطلاعات نداشتند فرستاد. این مسئله اولاً هوشمندی و دقت نظر آنحضرت را نشان می دهد. و ثانیاً به ما نیز می آموزد که در مواقع و موارد مشابه، افراد با اطلاع تر همیشه نسبت بدیگران تقدم دارند.

۲- دوم اینکه، آنحضرت با اینکه به عبدالله و همراهان او اعتماد داشت و لذا آنان را دنبال این مأموریت مهم و خطیر می فرستاد، ولی با اینحال شیوه استفاده از «حداکثر رازداری ممکن» را فراموش نکرده و به عبدالله گفت، فقط بعد از طی مسافت دو روز مجاز است از مقصد نهایی و نوع مأموریت خود مطلع شود. لذا معلوم می شود در حفظ اسرار جنگی و کلاً همه مسائل اطلاعاتی باید، جز برای رفع نیاز سخن نگفت و رازها را فاش نساخت. چون بالاخره هر راز و حرفی که از دو نفر تجاوز کرد فاش و منتشر می گردد.

۳- سوم اینکه، ما از این حدیث می فهمیم که فعالیتهای تجسسی و اطلاعاتی درباره دشمن و امکانات و تحرکات نظامی او، منحصر به زمان جنگ و درگیری نیست. چون در آن زمان رسول خدا (ص) جنگ و درگیری با اهل مکه و قریش نداشت، ولی با اینحال می خواست بفهمد آنان چه کار می کنند و چه تصمیماتی دارند.

۴- نکته چهارم اینکه، شهر طائف تقریباً در قسمت جنوب شرقی مکه قرار دارد، و منطقه نخله نیز بین آن دو و در نزدیکی مکه واقع شده است، و اگر کسی بخواهد از مدینه به نخله برود، باید از راه مکه عبور کند، ولی بدیهی است که گروه عبدالله بن جحش نمی توانستند از راه مکه بسوی نخله بروند، چون لو می رفتند و شناخته می شدند. لذا معلوم می شود که رسول خدا (ص) مسیر راهپیمایی آنان را از بیراهه قرار داده بوده است. و این نیز نکته ظریفی است که هم حساسیت و دقت رسول خدا (ص) را نشان می دهد، و هم به ما می آموزد که چنین باشیم. (مقرن).

«گفته اند وقتی که برای پیامبر خدا (ص) آشکار گردید که کاروان تجارتي قریش [به سرپرستی ابوسفیان]، حدوداً چه زمانی از شام برمی گردد، آن بزرگوار طلحه بن عبدالله و سعید بن زید را، ده روز قبل از آنکه خود از مدینه به قصد بدر بیرون بیاید، مأموریت داد، بروند و راجع به کاروان یادشده تحقیق و تجسس کنند. آنان در مسیر کاروان در نقطه ای به نام «نخبار» به مرد چادرنشینی با اسم «کَشْدُ جَهَنِي» وارد شدند. «کَشْدُ» بآنان پناه داد. و همچنان مدتی مهمان او بودند، تا اینکه کاروان تجارتي قریش از شام بآن نقطه رسیدند، طلحه و سعید نیز آنان را بطور دقیق مشاهده و شناسایی کردند و امکانات کاروان را از زیر نظر خود گذراندند.

کاروانیان ابوسفیان به کَشْدُ گفتند: کَشْدُ! از جاسوسان محمد کسی را در این حوالی ندیده ای؟ کَشْدُ گفت: پناه بخدا، جاسوسان محمد در نخبار چه کار می کنند؟!

وقتی که کاروان از آنجا گذشت، طلحه و سعید شب را در آنجا خوابیدند، فردای آن بسوی پیامبر عزیمت کردند، در حالیکه کَشْدُ نیز به عنوان نگهبان آنان به همراهشان رفت. آنان رسول خدا را در نقطه ای به نام «تُرَبَان» [یکی از دره های منطقه بدر] ملاقات نموده، و مشاهدات خود را گزارش کردند. و نیز دامستان پناه دادن کَشْدُ را بازگو کردند، پیامبر اسلام کَشْدُ را مورد نوازش قرار داد. ۶۸

۳- در سیره ابن هشام ضمن شرح حوادث غزوه بدر روایتی را نقل کرده است [دلالت دارد بر اینکه پیامبر اسلام (ص) در جنگهای خود، و حتی قبل از وقوع جنگها، عده ای را برای جاسوسی و کسب اطلاع از وضع دشمن، موقعیت و امکانات او باین سو و آن سوی می فرستاده است،] اینک فشرده آن روایت:

«... سپس پیامبر خدا (ص) از آن نقطه ای که دَفْران نام داشت به نقطه ای در نزدیکی بدر کوچ کرد. آنگاه آن حضرت به همراه یکی از اصحاب خود سوار

مرکبی شده و در آن اطراف شخصاً به تحقیق و تفحص پرداختند. آنان در ضمن تحقیقات گشتی خود به پیرمرد عربی برخورد کردند، حضرت پیامبر شروع کرد به تحقیق کردن و پرس و جو نمودن از آن مرد عرب، در حالیکه خودش را هم معرفی نکرد. از مرد عرب پرسید راجع به قریش و نیز محمد و اصحاب او چه می‌دانند، و درباره هر کدام از آنها چه شنیده است؟

«آنگاه بسوی اصحاب خود باز گشت. وقتی شب فرارسید آن حضرت، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، و سعد بن ابی وقاص را به همراه چند نفر دیگر بسوی محلی از بدر که آب داشت و معمولاً کاروانیان در آنجا فرود می‌آمدند، اعزام کرد، تا درباره اهل مکه و کاروانهای قریش اطلاعاتی بدست آورده و برای آن حضرت گزارش کنند.

آنان در محل آبهای بدر به کسانی برخوردند که قریش آنان را پیشاپیش فرستاده بودند، تا آب مورد نیاز کاروان را آماده کنند [از چاه بکشند] و در اصطلاح عرب متصدیان این نوع مسئولیت را «راویه» می‌نامند. راویه‌های قریش عبارت بودند از اسلم، غلام بنی حجاج، و عریض ابویسار، غلام بنی عاص.

جاسوسان پیامبر اسلام (ص) آنان را دستگیر کرده و به اردوگاه مسلمین آوردند.

زمانی به اردوگاه رسیدند که پیامبر مشغول نماز بود. مسلمین بازجویی از آنان را شروع کردند، و از آنها خواستند که خودشان را معرفی کنند. آنان پاسخ دادند، ما سقا و راویه قریش هستیم. [از مکه به منظور حمایت و پشتیبانی کاروان ابوسفیان که از شام می‌آید، بدینجا آمده‌ایم] و آنان ما را پیشاپیش فرستاده‌اند که آب آماده کنیم.

مسلمانان که برخلاف رأی شخص رسولخدا (ص)، بیشتر دوست داشتند ردپایی از کاروان تجارتی ابوسفیان پیدا کنند، از پاسخ آندو غلام [مبنی بر اینکه ما متعلق به سپاهی هستیم که از مکه برای حمایت ابوسفیان آمده و نه از

خود کاروان ابوسفیان]، ناراحت شده و آنها را کتک زدند. آنان وقتی که خود را تحت فشار دیدند بناچار گفتند: بلی ما از کاروان ابوسفیان هستیم! آنگاه رسولخدا (ص) نماز خود را تمام کرده و با اعتراض به مسلمین گفت: چرا وقتی که راست می گویند آنان را می زنید، اما وقتی دروغ می گویند رهای شان می کنید؟! بخدا سوگند آنان راست گفتند، مال قریش هستند و نه کاروان ابوسفیان. سپس خود حضرت از آنان بازجویی کرده و سئوالانی انجام داد. حضرت فرمود: درباره قریش و سپاه آنان هر چه می دانید به من بگویید.

گفتند: بخدا آنها پشت همین تپه هستند.

پیامبر پرسید: آنان چند نفرند؟

پاسخ دادند: زیاد.

حضرت پرسید: بطور دقیق چند نفرند؟

گفتند: نمی دانیم.

حضرت فرمود: برای خوراک هر روز سپاهشان چند عدد شتر می کشند؟

پاسخ دادند: بعضی روزها نه شتر و بعضی روزها ده شتر.

حضرت اظهار داشت: تعداد آنان بین نهصد نفر تا یکهزار نفر می باشد.

آنگاه پیامبر پرسید: از بزرگان و اشراف قریش چه کسانی در بین آنها هستند؟

آنان پاسخ دادند: عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ابوالبختری ابن هشام و...

بعد از آن پیامبر روی خود را به یاران خود کرده و فرمود: این مکه است که

پاره های جگر خود را به دامن شما انداخته است.^{۶۹} [یعنی دشمنان شما با

۶۹. سیره ابن هشام ج ۲ / ۲۶۷ (چهار جلدی).

چند نکته درباره این روایت:

۱- جنگ بدر باین سبب پدید آمد که مسلمین دریافتند کاروان تجارتی قریش به سر پرستی ابوسفیان از شام به سوی مکه می آید، لذا درصدد برآمدند که در صورت امکان آن را مصادره کنند. سران مکه و قریش نیز این خبر را دریافته و به منظور استخلاص کاروان تجارتی شان از تهدید مسلمین با لشکری حدود یکهزار نفر بسوی مدینه عزیمت کرده و در محلی به نام «بدر» با مسلمانان برخوردند که در اثر آن جنگ بدر پیش آمد، و

پای خود به دام شما افتاده‌اند پس همت کنید و سران کفر و شرک را از بین ببرید.]

۴- در صحیح مسلم از انس بن مالک روایت شده است که:

«پیامبر خدا (ص) شخصی به نام «بُئِیْتَه» [بروزن زبیده] را جاسوس فرستاد تا درباره کاروان تجارتی ابوسفیان که قرار بود از شام بسوی حجاز حرکت کند، اطلاعات لازم را بدست آورد.»^{۷۰}

این حدیث را بیهقی نیز از مسلم نقل کرده است. ابوداود سجستانی نیز در

تعداد زیادی از اشراف و سران قریش در آن کشته شدند و قریش شکست خورده و به مکه بازگشتند و ذلیل و خوار گردیدند. اغلب مسلمین، در اثر نادانی و یا طمع به غنیمت، دوست داشتند در نجسهای اکتشافی خود به کاروان تجارتی ابوسفیان دسترسی پیدا کنند و نه به سپاه و سران قریش که مواجهه با آن مستلزم با جنگ و زحمت بود. خداوند نیز به مسلمین وعده داده بود که بالآخره یکی از دو طایفه (دو کاروان) به گیر شما مسلمانها خواهد افتاد. اما نه آنچه که زحمت کمتری داشته باشد و غنیمت ظاهری بیشتر. بلکه آنچه که زحمت بیشتر و در ریشه کن ساختن کفر فایده افزونتر داشته باشد، و آن نیز عبارتست از کشته شدن و نابودی سران کفر مکه، لذا در سوره انفال آیه ۷ به این مسأله اشاره فرموده است:

«بیاد آرید زمانی را که خداوند بشما وعده غلبه و فتح بر یکی از دو طایفه را داد، و شما مسلمین بیشتر مایل بودید آن طایفه‌ای که نیرو، شوکت و سلاحی به همراه ندارند (کاروان تجارتی) اموالشان نصیب شما گردد، و خداوند می‌خواست که صدق سخنان خود را ثابت گرداند و ریشه کافران را از بیخ و بن برکند.»
باتوجه باین مطالب معلوم می‌گردد، وقتی که آن دو غلام اسیر قریش به مسلمین گفتند ما از سپاه قریش هستیم و نه از کاروان ابوسفیان، چرا آنان ناراحت شده و غلامان را کتک زدند که پیامبر اعتراض فرمود.

۲- پیامبر خدا وقتی از «ذُفْران» به «بدر» منتقل گردید، شخصاً به همراه یکی از اصحاب، به منظور تحقیق و تجسس و کشف خبر و شناسایی محیط، در آن اطراف به گشت پرداخت و از آن پیرمرد عرب بصورت ناشناس سئوالاتی کرد که از قریش چه خبر دارد. لذا در مشروعیت و لزوم تجسس نسبت به تحرکات نظامی دشمن این عمل پیامبر برای ما الگو و حجت است.

۳- آن حضرت یک دسته اطلاعاتی و گشتی متشکل از علی بن ابی طالب (ع)، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... را برای تجسس نسبت به امور و اوضاع و تحرکات دشمن اعزام داشت، که در نتیجه آنان دو نفر غلام را دستگیر کردند. این عمل نیز حجت است.

۴- خود پیامبر اسلام شخصاً آن دو غلام قریش را با شیوه منطقی و علمی مورد بازجویی قرار داد، و با سئوالات حساب شده مطالب مهمی را درباره سپاه قریش کشف کرد، مانند تعداد نفرات آنها و... این عمل آن حضرت نیز برای ما آموزنده و حجت است. (مقرن)

۷۰. صحیح مسلم ج ۳ / ۱۵۱۰ کتاب الارماه باب ۴۱ (باب ثبوت الجنة للشهید، حدیث ۱۴۵).

سنن خود آن را از انس روایت کرده است.^{۷۱}

در کتاب سیره ابن هشام، این روایت [با ذکر جزئیات بیشتر و با تبدیل نام بسیسه به بَشْبَسْ بر وزن به به] بدینگونه درج شده است:

«رسولخدا (ص) در نزدیکی محلی که صفراء نام داشت دو نفر را برای تحقیق و تجسس درباره کاروان تجارتی ابوسفیان بن حرب و غیره، مأموریت داد که در منطقه بدر راجع به این موضوع تجسس کنند. نام آن دو نفر عبارت بود از: بَشْبَسْ بن جُهَنی هم پیمان بنی ساعده، و عَدِی بن ابی الزُّعْبَاء جُهَنی هم پیمان بنی نجار.»^{۷۲}

ابن هشام، ضمن ادامه بحث در این باره [چهار صفحه بعد در کتابش] چنین می نویسد:

«... بَشْبَسْ بن عَمْرٍو و عَدِی بن ابی الزُّعْبَاء، پیشرفته و در منطقه بدر فرود آمدند. در آنجا در کنار تپه ای شتران خود را خوابانیده، و مشگهای خود را پر از آب ساختند. آنان هنگامی که سر آب رفتند «مَجْدِی بن عَمْرٍو جُهَنی» را هم در آنجا دیدند، و نیز مشاهده کردند که دو نفر دختر در آنجا با یکدیگر گلاویز شده و دعوا می کنند. یکی از آنها طلب خود را از دیگری می خواست و به او چسبیده بود و دست بردار نبود. آنگاه آن دختر مقروض گفت: به من مهلت بده که فردا یا پس فردا کاروان [ابوسفیان] که اینجا اتراق می کنند، من برای شان کار می کنم و قرض تو را می پردازم. مجدی بن عمرو نیز حرف او را تصدیق نموده و آن دو را از هم جدا کرد و هر کدام بی کار خود رفتند. بَشْبَسْ و عَدِی نیز این صحنه را مشاهده کرده و به این حرفها گوش دادند. سپس [بدون آنکه چیزی بگویند] سوار بر شتران خود شده و رفتند. و شنیده ها و دیده های خود را برای پیامبر اسلام (ص) گزارش کردند.»^{۷۳}

۷۱. سنن بیهقی ج ۹ / ۱۴۸، کتاب التیره، باب بعث العیون؛ سنن ابی داود ج ۲ / ۳۷، کتاب الجهاد، باب فی بعث العیون.

۷۲. سیره ابن هشام ج ۲ / ۲۶۵.

۷۳. سیره ابن هشام ج ۲ / ۲۶۹ (چهار جلدی).

[این روایت هم وجود تجسس و اطلاعات نسبت به دشمنان در حکومت رسولخدا و سیره او را ثابت می کند و هم به کیفیت و جزئیات آن اشاره دارد.]
 درباره کیفیت ثبت و آوانگاری نامهای ذکر شده در متن روایت لازم است دانسته شود:

در صحیح مسلم و سنن ابی داود و بیهقی «بُسَيْبَةُ» بصورت اسم مصغر [و بر وزن زبیده] ثبت شده است. اما در سیره ابن هشام «بَسْبَس» بر وزن فَعْلَل [مشابه بَهَبَة] ثبت شده است. همچنین بصورت «بَسْبَسَة» و «بُسَيْبَة» نیز روایت شده است. جهت آگاهی بیشتر کتاب «الأصَابَة فی تَمییز الصَّحَابَة» ابْنِ حَجْرٍ دیده شود.^{۷۴}

۵- در کتاب «الترايب الادارية» آورده است:

«ابن سعد در کتاب طبقات خود، ضمن زندگینگاری ابومیم اسلمی نوشته است:

«در جنگ احد ابومیم غلام خود به نام مسعود بن هُنَیدَه را از منطقه «عَرَج»، پیاده به جانب پیامبر اسلام (ص) فرستاد، که قدم قریش و میزان امکانات، تسلیحات و شماره نفرات نیروهای آنان را بآن حضرت گزارش دهد.»^{۷۵}

لازم است توجه داشته باشیم که این نمونه از تجسس و کسب اطلاعات تبرعی و داوطلبانه به شمار می آید. نمونه های دیگر آن در صدر اسلام بسیار فراوان بوده است که افراد داوطلبانه بنفع مسلمین و اسلام تجسس کرده و اخبار و اطلاعات را جمع آوری می کرده اند.

۶- در کتاب مغازی واقدی، در ضمن اخبار و روایات مربوط به غزوه احد،

نقل شده:

«پیامبر اسلام (ص) دو فرزند قُضَالَه به نامهای آنس و مُونس را به مأموریت فرستاد، تا راجع به قریش اطلاعات به دست آورند. آنان در شب پنجشنبه در

۷۴. الاصابة فی تَمییز الصحابه ج ۱ / ۳۶۲.

۷۵. مغازی واقدی ج ۱ / ۲۰۶.

وادی عقیق به قریش بر خوردند، و همچنان [مخفیانه قافله] آنان را تعقیب می کردند تا اینکه به نقطه ای به نام «وطاء» رسیدند.
در آنجا قریش را ترک گفته و نزد رسول خدا بازگشته و آن حضرت را از مشاهدات خود باخبر ساختند.»^{۷۶}

۷- باز در ضمن حوادث مربوط به جنگ احد روایت شده است:

«... مسلمین وقتی که در آنجا استقرار یافتند، رسول خدا (ص) حباب بن منذر بن جموح را به داخل نیروهای دشمن فرستاد تا از وضعیت آنان کسب اطلاع کند. حباب خود را به داخل نیروهای دشمن رسانیده و همه اطلاعات لازم را بدست آورد. رسول خدا (ص) حباب را مخفیانه فرستاد، و به او گفت: وقتی که از مأموریت خود برگشتی در میان جمع مسلمین به من گزارش نده، مگر اینکه حاصل و مضمون اطلاعات بدست آمده این باشد که تعداد دشمن بسیار کم است. حباب نیز وقتی که برگشت، گزارش خود را در تنهایی و خلوت به پیامبر (ص) ارائه داد.»^{۷۷}

۸- ابن هشام درباره نحوه پایان یافتن جنگ خندق می نویسد:

وقتی که قریش از محاصره مدینه دست برداشته و به سوی مکه بازگشتند، پیامبر اسلام جهت کسب اطمینان کامل از تصمیم اصلی آنان، علی بن ابی طالب (ع) را به جاسوسی آنان فرستاد:

«... آنگاه پیامبر علی بن ابی طالب را بدنبال نیروهای قریش فرستاد و به او فرمود: به دنبال این قوم (قریش) برو و آنان را تعقیب کن و بین چه تصمیمی

۷۶. مغازی واقدی ج ۱/ ۲۰۶.

از این روایت دانسته می شود که قریش و اهل مکه در جنگ احد از بیراهه به سوی مدینه آمده اند تا بطور ناگهانی بر مسلمانان یورش برده و شبیخون بزنند. چون وادی عقیق در نقشه حجاز در سرراه مکه و مدینه نیست. عقیق محل احرام بستن و میقات کسانی است که می خواهند از عراق وارد حجاز شده و به مکه مشرف شوند. همچنین مشرکین مکه از پشت کوههای احد سر بر آوردند که تقریباً در قسمت شمالی مدینه قرار دارد، در حالی که مکه در جنوب آنست. لکن نجسهای پیشاپیش حضرت رسول (ص) نقشه آنان را خنثی ساخت و مسلمین غافلگیر نشدند. (از افاضات معظم له در جلد ۲۷۰ درس فقه).

۷۷. همان مدرک ج ۱/ ۲۰۷.

دارند و چه کار می کنند. اگر دیدی که آنان سوار بر شترهای خود هستند و اسبانشان را آزاد گذاشته اند، بدان که قصد رفتن به مکه را دارند، و اگر دیدی که سوار بر اسبانشان می باشند، بدان که قصد بازگشت و حمله به مدینه را دارند. قسم بآن کسی که جان من در دست اوست (خدا) اگر قصد بازگشت به مدینه را داشته باشند، می روم و با آنان می جنگم.

علی (ع) می گوید: من رفتم و آن قوم را تعقیب کردم، دیدم سوار بر شترهای خود می باشند، و اسبهای شان را آزاد گذاشته اند، و رو بسوی مکه در حرکتند.^{۷۸}

۹- ابن سعد در کتاب طبقات خود می نویسد:

[قبل از شروع جنگ احد، وقتی که قریش آماده جنگ می شدند، عباس عموی پیغمبر که جاسوس آن حضرت در میان قریش بود، وضعیت را به پیامبر گزارش داد]:

«عباس بن عبدالمطلب همه اخبار مربوط به قریش را در نامه ای نوشته و توسط سعد بن ربیع برای رسول خدا (ص) فرستاد.»^{۷۹}

۱۰- در کتاب «التراویب الاداریه» به نقل از الأستیعاب در ضمن اخبار مربوط به عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا (ص) می نویسد:

«عباس قبل از فتح خیبر ایمان آورده بود، لکن مسلمان شدن خود را پنهان می داشت. او اخبار و گزارشهای مربوط به قریش را می نوشت و برای پیامبر اسلام می فرستاد. رسول خدا (ص) نیز برای او نوشت: **إِنَّ مَقَامَكَ بِمَكَّةَ خَيْرٌ**. یعنی بهتر است تو مهاجرت نکنی و در همان مکه بمانی و مخفیانه برای ما جاسوسی کنی. [ویا: **إِنَّ مَقَامَكَ بِمَكَّةَ خَيْرٌ**. یعنی وجود تو در آنجا باعث باخبر شدن ما نسبت به اوضاع مکه است.]^{۸۰}

۷۸. سیره ابن هشام ج ۳ / ۱۰۰.

۷۹. طبقات ابن سعد، قسم اول از جزء ۲ / ۲۵.

۸۰. التراویب الاداریه ج ۱ / ۳۶۳.

۱۱- روایتی که در سیره ابن هشام هست و اکنون چکیده آن را نقل خواهیم کرد [و نیز روایت بعد از آن هر دو دلالت دارند که پیامبر اسلام در جنگ خندق برای آگاهی از امکانات، روحیه و تصمیم دشمن و نیز جهت برهم زدن وحدت و یگانگی نیروهای متحدشده آنان، از عوامل اطلاعاتی و جاسوسان هوشمند و باکیاست استفاده می کرده است، مثلاً برای برهم زدن سه فرقه و نیروی متحدشده بنی غطفان، قریش و یهود بنی قریظه، تاکتیک ذیل را اعمال فرمود]:

«روایت شده که در بحبوحه جنگ خندق (احزاب) نعیم بن مسعود اشجعی به خدمت رسول خدا آمده و گفت: ای پیامبر خدا من مسلمان شده‌ام ولی اسلام خود را از اعضای قبیله خود و دیگران پنهان داشته‌ام، اکنون بفرمایید تکلیف من در این شرایط جنگی چیست؟»

حضرت به نعیم بن مسعود پاسخ داد: تو یک نفر بیشتر نیستی [و از نظر رزمی وجودت چندان نمی تواند مفید باشد]، پس اگر می توانی با بکار بردن تدبیر و حيله ای این دشمنان را پراکنده کن و بینشان اختلاف بیانداز، چرا که حيله و خدعه در جنگ حرام نیست، و جنگ همه اش حيله و خدعه است.

پس از این گفتگو، نعیم بن مسعود به نزد یهود بنی قریظه [که از اهالی مدینه و ساکن دائمی آن محل بودند] رفته و اظهار داشت: من از مدت‌ها پیش دوست و خیرخواه شما بوده و هستم، شما میزان دوستی من با خودتان را خوب می دانید. آنان گفتند: تو را در این حرف تصدیق می کنیم، همیشه دوست و خیرخواه ما بوده‌ای، تو در نزد ما متهم نیستی.

آنگاه نعیم گفت: وضع قریش و غطفان که اکنون به جنگ محمد (ص) آمده و با شما نیز متحد شده‌اند، با وضعیت شما تفاوت دارد. اینجا (مدینه) شهر شماست. اموال، زنان و کودکان شما در اینجا هستند، و نمی توانید آنها را به جای دیگری منتقل کنید. در حالیکه زنان و فرزندان و اموال قریش و غطفان در جای دیگرند، و خودشان آمده‌اند تا با محمد و اصحاب او بجنگند، پس وضع آنها با شما فرق می کند. آنان اگر بر محمد پیروز شدند چه بهتر، به

هدفشان رسیده‌اند، و اگر شکست خوردند فرار می‌کنند و می‌روند به شهرهای خودشان. آن وقت شما می‌مانید و این مرد [حضرت محمد (ص)] و شما آن وقت هرگز توان جنگیدن با او را نخواهید داشت. لذا من پیشنهاد می‌کنم در کنار قریش و غطفان دست به جنگ نزنید، مگر بعد از آنکه آنها چند تن از بزرگان و اشراف خود را به عنوان گروگان در اختیار شما قرار بدهند، تا در صورت شکست نتوانند فرار کنند و شما را تنها بگذارند.

بنی قریظه گفتند: راست می‌گویی، این رأی خوبی است. آنگاه نعیم بن مسعود از آنجا بیرون آمده و بنزد قریش رفت، و به ابوسفیان گفت: سابقه دوستی من با شما معلوم است، و می‌دانید که من با محمد (ص) هیچ رابطه‌ای ندارم. به من خبر رسیده است که یهودیان بنی قریظه از کاری که کرده‌اند پشیمانند و دیگر نمی‌خواهند با محمد و اصحاب او بجنگند. آنها کسی را نزد محمد فرستاده‌اند و به او گفته‌اند: ما چند تن از سران و بزرگان غطفان و قریش را می‌گیریم و تحویل شما می‌دهیم. که آنان را گردن بزنید. و باینواسطه از خطای ما درگذرید. آنگاه نعیم بن مسعود پیش سران غطفان رفته و همان حرفهایی را که به ابوسفیان گفته بود، برای آنان نیز تکرار کرد.

وقتی که شب شنبه شد، ابوسفیان و سران غطفان آماده جنگ شده و برای بنی قریظه نیز پیام فرستادند که فردا جنگ را شروع می‌کنیم، شما نیز آماده باشید، تا کار محمد (ص) را یک سره کنیم.

یهود بنی قریظه جواب دادند: اولاً فردا شنبه است و ما در روزهای شنبه کاری انجام نمی‌دهیم، ثانیاً ما هرگز با محمد (ص) و اصحاب او در کنار شما نخواهیم جنگید، مگر اینکه شما تعدادی از بزرگان خود را در نزد ما گروگان بگذارید تا در صورت شکست باز مقاومت کنید و فرار نکنید.

قریشیان و غطفان پاسخ فرستادند: بخدا سوگند ما هرگز چنین کاری را نخواهیم کرد و کسی را در نزد شما به گروگان نخواهیم گذاشت. اگر می‌خواهید بجنگید، باید بدون اخذ گروگان بجنگید. آنگاه پیش خودشان

گفتند: نعیم بن مسعود راست می گفته است. اینان می خواهند بزرگان ما را اسیر کرده و به محمد (ص) بدهند!

از آن طرف یهود بنی قریظه نیز گفتند: نعیم بن مسعود راست می گفته است قریش و غطفان از شکست خود می ترسند، و می خواهند در صورت احساس ضعف و ناتوانی به سرزمینهای خود فرار کنند و ما را در دام محمد (ص) و اصحاب او بگذارند.

خداوند اینجوری بواسطه نعیم بن مسعود در بینشان اختلاف انداخت. و از طرف دیگر خداوند، توفان و باد بسیار تندی را برانگیخت که قریش و غطفان نمی توانستند در برابر آن ایستادگی کنند.^{۸۱}

۱۲- باز در سیره ابن هشام درباره جنگ خندق [و نقش تلاشهای اطلاعاتی و تجسسی مسلمانان به فرمان حضرت رسول (ص) در از هم پاشیدن نیروهای دشمن مهاجم] مطالبی آمده است که چکیده آن از این قرار است:

«وقتی که رسول خدا (ص) از اختلافی که بواسطه عمل نعیم بن مسعود در بین صفوف دشمن بوجود آمده بود، باخبر گشت و پریشانی وضع آنها را شنید، حذیفه بن یمان را مأموریت داد شبانه بطور مخفی به اردوگاه دشمن رفته، ببیند آنان چه می کنند و چه تصمیمی دارند. در این زمینه شخص حذیفه گفته است: پیامبر اسلام به جمع ما مسلمین نظر و توجه فرموده و گفت: چه کسی از شما حاضر است، میان این قوم [نیروهای دشمن] رفته و خبری از تصمیم و کار آنان بیاورد؟ از شدت گرسنگی و شدت باد و سرما و شدت ترس کسی پاسخ نداد. وقتی هیچکس به پیامبر پاسخ نداد، آن حضرت مرا باسم صدا کرده و فرمود: حذیفه! برو به طرف دشمن و مخفیانه در بین آنان درآی و ببین چه کار می کنند. البته هیچ کار دیگری انجام نده، پس از کسب خبر، به نزد ما بیا.

حذیفه گفته است: من رفتم و بطور ناشناس وارد اردوگاه دشمن گردیدم، در

حالی که توفان (این سپاهیان خدا) آنان را کلافه و عاجز کرده بود. نه می توانستند آتشی برافروزند و نه دیگری بالا ببرند و نه بنا و خیمه ای بپای دارند. باد، همه را بهم ریخته بود. ابوسفیان به مقام سخن گفتن برآمد و گفت: هرکس از شما شخص بغل و پهلو دستی خود را شناسایی کند و از هویت او جو یا شود، تا جاسوس و غریبه ای در این مجلس نباشد!

حذیفه گفت: من ترسیدم شناخته شوم، لذا فوراً دست شخص بغل دستی خود را گرفته و با او گفتم: تو کی هستی؟! او گفت: فلانی فرزند فلانی. پس ابوسفیان خطاب به حاضرین گفت: اسبان و شتران ما از بین رفتند، بنی قریظه خلف وعده کرده و پیمان خود را با ما شکستند، از شدت باد و توفان هم می بینید که وضع ما از چه قرار است، بنابراین آماده کوچ باشید، من کوچ می کنم. آنگاه سوار بر شتر گشته و آماده حرکت شد.

حذیفه می گوید: اگر نبود که پیامبر به من دستور داده بود غیر از تجسس و کسب خبر هیچ کار دیگری انجام ندهم، با یک تیر ابوسفیان را از پای درمی آوردم.

حذیفه گفت: آنگاه مخفیانه بسوی پیامبر (ص) برگشتم. وقتی رسیدم آن حضرت را در حال نماز دیدم که عبای پشمی یکی از همراهانش را بخود پیچیده بود و نماز می خواند. وقتی مرا دید که آمده ام [و از سرما دارم می لرزم] در همان حال نماز گوشه عبا را باز کرده و مرا زیر آن قرار داد، آنگاه رکوع و سجده خود را بجای آورده و نماز را به پایان برد؛ من همچنان باو چسبیده بودم. بعد از نماز مشاهداتم را گزارش دادم.^{۸۲}

۱۳- در مغازی واقدی نیز، راجع به غزوه خندق روایت شده است:

«خوات بن جبیر گوید: در حالی که ما مسلمین در درون خندق محاصره شده بودیم پیامبر اسلام مرا خواست، و به من دستور داد، مخفیانه به میان بنی قریظه [یهود همپیمان مشرکین مهاجم و محاصره کننده مدینه] رفته و از اوضاع و

احوال جاری آنجا خبر تهیه کنم، هنگام غروب آفتاب بود که من به راه افتاده و در تاریکی بآنجا رسیدم و...»^{۸۳}

۱۴- باز در آن کتاب راجع به جنگ «دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ» روایتی نقل شده که فشرده آن از این قرار است:

«برخی به حضور رسولخدا (ص) آمده گزارش دادند که در منطقه موسوم به دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ که یکی از بازارهای مهم و معروف عرب نیز در آنجا قرار داشت، عده زیادی راهزن گردآمده اند و به مردم و کاروانیانی که از منطقه عبور می کنند، ستم روا می دارند و آنان را غارت می کنند. پیامبر (ص) مردم را گردآورده و با هزار نفر نیرو، جهت سرکوبی آن راهزنان حرکت فرمودند. نیروهای تحت فرماندهی رسولخدا (ص) شبها راه می پیمودند و روزها پنهان می شدند. و یک نفر راهنما نیز از طایفه بنی عُذْرَه همراه خود برده بودند. وقتی که پیامبر اسلام به دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ نزدیک شد، آن راهنما گفت: شما اینجا بمانید من بروم و اوضاع را بررسی کرده و برگردم؛ چون شتران آنها اینجا مشغول چرا هستند. راهنما پیش رفته و مسیر حرکت چارپایان آنان و موضع خودشان را شناسایی نموده و به مسلمین گزارش کرد. رسولخدا (ص) وقتی که مواضع آنان را شناخت، بدان سو حرکت کرد و...»^{۸۴}

«دومه» هم با فتحه دال و هم با ضمه آن خوانده شده است. نام محلی است که به مسافت پانزده شب با مدینه فاصله دارد. در متن عربی روایت واژه «ضافه» نیز به معنای کاروانهای خاص حمل و نقل کالا در میان شهرهاست.

۱۵- یکی از جنگهای پیامبر اسلام «غزوه بنی مُضَطَّلِق» است، که بآن «غزوه مُرَّيْسِع» نیز می گویند و این نام به مناسبت آبی است که در آن محل به این نام مشهور بوده است. [رهبر این جنگ از طرف مشرکین شخصی به نام «حارث بن ابی ضرار» بود که یکی از رؤسای قبایل به شمار می رفت. و نیز او پدر «جُوَیْرِيَه»

۸۳. مغازی واقعی ج ۲ / ۴۶۰.

۸۴. مغازی واقعی ج ۱ / ۴۰۳.

است که بعداً یکی از همسران رسولخدا (ص) گردید. «مریسیع» نیز نام آبی بود که بآن قبیله تعلق داشت و چون این جنگ در حوالی آن آب صورت گرفت بدان نام نامیده شد. [راجع باین جنگ روایتی نقل شده است که نشان می دهد پیامبر خدا قبل از اقدام به تهاجم، بواسطه جاسوسی امکانات و روحیه آنان را شناسائی کرده است] و آن روایت اینست:

«رئیس قبیله بنی مصطلق، حارث بن ابی ضرار، قبیله خود و عده ای از اعراب را دعوت کرد که به جنگ رسولخدا (ص) بروند. آنان نیز تهییج شده و مقداری اسلحه و تجهیزات جنگی خریدند و آماده حرکت و حمله به مسلمین گردیدند. از طریق کاروانهایی که از آن ناحیه می آمدند خبر این اجتماع و حمله به پیامبر اسلام رسید.

رسولخدا (ص) «بُرید بن حصیب اسلمی» را فرستاد تا وضعیت آنان را شناسایی کرده و برگردد. «برید» از پیامبر اجازه خواست تا در صورت لزوم برای استتار و پنهانکاری دروغ بگوید، پیامبر نیز به او اجازه داد. وقتی که برید به محل آنان رسید، دید که عده ای آدمهای بی اطلاع و مغرور گردهم آمده اند و دم از جنگ با پیامبر (ص) می زنند. وقتی برید را دیدند از او پرسیدند تو کی هستی؟ گفت: من نیز مردی از طرفداران شما هستم، وقتی خبر اجتماع شما به من رسید، آمدم تا شما را ببینم و به شما اطلاع بدهم که من نیز از دوستان و قبیله خودم کسانی را برای این موضوع جمع کرده ام که با هم به جنگ محمد (ص) برویم. پس اجازه بدهید من هرچه زودتر بروم و نیروهای خود را باینجا بیاورم، تا با یاری یکدیگر به جنگ این مرد رفته و او را از پای درآوریم. بنی مصطلق از این مسئله شادمان شدند. برید نیز به بهانه جمع آوری نیرو، به جانب رسولخدا شتافته و وضعیت آنان را گزارش داد.»^{۸۵}

از این حدیث استفاده می شود که در جنگ به منظور اغفال دشمن دروغ

گفتن جایز می باشد، برای اینکه اساساً جنگ بر خدعه و مکر و زرنگی استوار شده است (الْحَرْبُ خُدْعَةٌ).^{۸۶}

۱۶- در مجمع البیان راجع به غزوه حدیبیه آمده است:

«... پیامبر خدا (ص) پیشاپیش نیروهای خود شخصی را که از قبیله بنی خزاعه بود بسوی قریش فرستاد، تا وضعیت آنان را مورد شناسایی و ارزیابی قرار بدهد و برای پیامبر گزارش کند. پیامبر نیز با همراهان خود حرکت کردند تا اینکه به منطقه موسوم به «غدير الأشطاط = برکه اشطاط» رسیدند که در نزدیکی عَتَفَانَ قرار داشت. در آنجا بود که جاسوس خزاعی او برگشت و گفت: قریش قصد مقابله و جنگ با شما را دارند و می خواهند نگذارند شما وارد مکه شده و به زیارت خانه خدا نائل آید. من کَتَبْتُ لَوِيِّ وَ عَامِرِ بْنِ لَوِيِّ [از رجال سرشناس مکه] را مشاهده کردم که «أحباش» [یعنی حبشه ای ها و سیاهپوستان و یا افراد متفرقه] را جمع کرده و می خواهند با شما بجنگند و شما را از زیارت کعبه بازدارند. پیامبر بعد از استماع این گزارش به نیروهای خود فرمود: حرکت کنید، آنان نیز حرکت کردند.»^{۸۷}

[توضیحی دربارهٔ أحباش]:

در لسان العرب نوشته است: أُحْبُوشُ گروه حبشیان و سیاهپوستان را گویند... و نیز گفته شده است: هر نیرویی را که در یک جا گردآمده باشد، از این نظر که از دور یک نوع سیاهیسی را بوجود می آورد، أحباش می نامند، اعم از

۸۶. آنچه از این روایت استفاده می شود و ما مجاز می دانیم، فقط در رابطه با جنگ و کشف توطئه های ضداسلام و کسب اخبار از امکانات دشمن خارجی است. لکن نباید ما چنین پنداریم که در داخل نیز می توان به هر بهانه ای دروغ گفت، و از این طریق مثلاً متهمین را وادار باعتراف کرد. بویژه در مسائل مربوط به شئون زندگی فردی و خصوصی افراد، شرعاً نمی توان کسی را از طریق دروغ گفتن و اغفال وادار باعتراف ساخت. و آن اعتراف حجیت شرعی ندارد. جواز دروغ فقط در جنگ و نیز در رابطه با کشف توطئه هایی است که نظام را تهدید کند، و نه در امور جزئی و کوچک و امور شخصی مردم. (از تفاسیر معظم له در جلسه ۲۷۱ درس فقه).

۸۷. مجمع البیان ج ۹ / ۱۱۷.

اینکه افراد آن حبشی و سیاهپوست باشند، و یا غیر حبشی...، و نیز گفته اند: حُبْشِی نام کوهی است در پایین مکه و احابیش قریش نیز نامی است که از آن گرفته شده است، چون در یک زمانی دو قبیله بنی مصطلق و بنی هَوْنِ بن خزیمه در کوه حُبْشِی گرد آمده و به مخالفت با قریش پرداختند، لذا احابیش قریش نامیده شدند و...^{۸۸}

در المنجد نیز آمده است:

الْحَبَاشَةُ، الْأَخْبُوشُ، وَالْأَخْبُوشَةُ: گروهی از مردم را گویند که همه افراد آن از یک قبیله نباشند. بهر حال منظور از کلمه «احباش» در حدیث یاد شده هر کدام از این معانی که باشد، مغایرتی با مقصود ما ندارد و به معنای مجموعه نیروهائی است که در اختیار قریش بوده است.^{۸۹}

۱۷- در ضمن اخبار و حوادث مربوط به «غزوة خیبر» نیز روایتی نقل شده است | که دال بر اعزام شدن نیروهای اطلاعاتی و جاسوس در جنگها توسط رسول خدا (ص) می باشد | و چکیده آن از این قرار است:

«... رسول خدا (ص) به هنگام حمله به خیبر، عباد بن بشر را به همراه سواره های پیشقراول به جلو فرستاد. عباد بن بشر در مسیر خود به مردی از بنی اشجع برخورد نمود که جاسوس یهودیان خیبر بود. عباد بان مرد گفت: چه کسی هستی؟ آن مرد پاسخ داد: شتر چران هستم، شترم گم شده، بدنبال آن می گردم!

عباد پرسید: آیا درباره قلعه خیبر هیچ اطلاعاتی داری؟ پاسخ داد: چرا، نازگی از آنجا آمده ام: درباره چه چیز خیبر از من سؤال می کنی؟ عباد گفت: درباره یهود. آن مرد پاسخ داد: بلی! وضع یهودیان را خوب می دانم، آنان با بنی کنانه و بنی غطفان هم پیمان شده اند، و آمادگی جنگی کامل دارند، دارای مرکبها و اسلحه فراوان می باشند، در قلعه های آنان ده هزار نفر

۸۸. لسان العرب ج ۶ / ۲۷۸.

۸۹. المنجد / ۱۱۴.

رزمنده پناه گرفته اند. یهودیان خیبر دارای قلعه های استوار و تسخیرناپذیر می باشند، و اسلحه و آذوقه بسیار انبوهی گردآورده اند که اگر چندین سال هم در محاصره باشند، کفایتشان می کند؛ من گمان نمی کنم کسی را یارای جنگیدن با آنها باشد!

[عبادبن بشر فهمید که این مرد شترچران نیست، از قرائن معلوم شد که جاسوس یهودیان خیبر می باشد و با دادن این اطلاعات کاذب و ارقام سرسام آور می خواهد مسلمین را از حمله به خیبر منصرف سازد. در واقع آن مرد خود را لو داده بود، لذا] عباد با تازیانه ای که در دست داشت چندین ضربه به آن مرد زد، و گفت: تو دروغ می گویی که شترچرانی، بلکه جاسوس یهود خیبری! راست بگو و اطلاعات درست به من بده وگرنه گردنت را می زنم.

اعرابی گفت: بلی، یهود از شما مرعوب شده اند، از شکستی که به یهودیان ساکن یثرب دادید، کاملاً مرعوب گردیده و در مورد خودشان وحشت زده شده اند، و می ترسند با یک حمله آنجا را تسخیر کنید و...^{۹۰}

۱۸- درباره جنگ حنین نیز روایتی هست که خلاصه آن از اینقرار

می باشد:

«گفته اند در این جنگ پیامبر خدا (ص) عبدالله بن ابی حذرتی اسلمی را نزد خود فراخواند و با او دستور داد: برو و مخفیانه وارد اردوگاه دشمن شو و از وضعیت و تصمیم آنان برای مان خبری بیاورد. عبدالله بیرون رفته و سپس وارد اردوگاه دشمن گردید، در آنجا دور زده و در نهایت به ابن عوف برخورد که سران قبیله هوازن نیز در کنار او بودند. او داشت به یاران خود می گفت:

...، سحرگاه، زود چار پایان، زنان و فرزندان را هرچه زودتر به پشت جبهه منتقل ساخته، سپس صفهای خودتان را هرچه فشرده تر گردانید، غلاف شمشیرهای خود را بشکنید و حمله را آغاز کنید، بگونه ای که گویا همه

یکدست هستید. بدانید که فتح و پیروزی از آن کسی است که آغازکننده حمله باشد.

عبدالله بن ابی حذرّ اسلمی وقتی که این حرفها را شنید، آهسته از آنجا دور شده و بنزد رسولخدا (ص) درآمد، و تمام مسموعات و مشاهدات خود را گزارش داد.^{۹۱}

در کتاب التراتیب الاداریه نیز مشابه این روایت را از سیره ابن اسحاق نقل کرده است.^{۹۲}

۱۹- صاحب نورالثقلین از کتاب أمالی شیخ با سند او از حلی روایت کرده است:

«از امام صادق (ع) راجع به تفسیر این آیه شریفه «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» [سوگند به اسبان تیزرونده و نفس زن] پرسیدم، آن حضرت پاسخ داد: رسولخدا (ص) عمر بن خطاب را همراه جماعتی از مسلمین در یک سرتیه [جنگ ذات التلاسل] به مأموریت فرستاد، او شکست خورده بازگشت، در حالیکه همراهان او، او را می ترسانیدند و او همراهان خود را [مثلاً می گفتند: اینها عجب جماعتی هستند، آمادگی و نیروهای زیادی دارند، تسخیرناپذیرند و امثال اینها.]

پیامبر علی بن ابی طالب (ع) را فراخوانده، و فرمود: این دفعه شما فرمانده و مسئول خواهی بود، آماده باش، و هرکسی را که از مهاجرین و انصار شایسته می دانی برگزین و بسوی مقصد حرکت کن!

پیامبر اسلام به هنگام راه انداختن و بدرقه علی (ع) و همراهانش فرمود: روزها پنهان شوید، شبها راهپیمایی کنید، و هرگز پیش فرستادن جاسوس را فراموش نکنید.

امام صادق (ع) فرمود: سپس علی (ع) به سوی مقصد حرکت کرد، و در یک

۹۱. مغازی واقدی ج ۳ / ۸۹۳.

۹۲. التراتیب الاداریه ج ۱ / ۳۶۲.

صبحگاه دشمن را محاصره کرد، و بدانها یورش برد. بدنبال آن خداوند این

سوره را نازل فرمود: **وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا...»**^{۹۳}

[در این حدیث، لزوم اعزام جاسوس به میان نیروهای دشمن از جانب رسولخدا به علی بن ابی طالب توصیه مؤکد شده است. و دلالت آن بر مقصود ما از شدت آشکاری نیازی به توضیح ندارد.]

۲۰- در طبقات ابن سعد راجع به «سریة اسامة بن زید» که پیامبر اسلام در آخرین روزهای حیات شریف خود او را به سوی رومیان می فرستاد، نقل شده است:

«رسولخدا (ص) دستور داد مردم آماده رفتن به جنگ رومیها گردند، صبح که شد خطاب به اسامة بن زید فرمود:

من تورا فرمانده این سپاه قرار دادم، حرکت کن و برو به همانجا که پدرت زید بن حارثه کشته شد. در یک سحرگاه بر سر ساکنین اُبتی یورش ببر و آنان را با آتش بکش، با سرعت پیشروی کن. بر اخبار پیشگیری کن [پیش از آنکه خبر تو بدشمن برسد، آنان را غافلگیر کن]، اگر خداوند پیروزی را نصیب تو ساخت، زیاد در آنجا توقف نکن، همیشه راهنمایان راهشناسی به همراه داشته باش، جلوداران، پیشقراولان و جاسوسها را همیشه پیشاپیش سپاه خود بفرست.»^{۹۴}

۹۳. تفسیر نورالثقلین ج ۵ / ۶۵۱.

عن امالی الشيخ بسنده عن الحلبي، قال:

سئلت أبا عبد الله (ع) عن قول الله - عز وجل - : «والعاديات ضبْحًا»، قال: وَجَّه رسول الله (ص) عمر بن الخطاب في سريته، فَرَجَعَ مِنْهَا يُجَبِّئُ أَصْحَابَهُ وَيُجَبِّئُونَهُ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ (ص) قَالَ لِعَلِيِّ (ع): أَنْتَ صَاحِبُ الْقَوْمِ، فَهَيِّأْ لَهُمْ مِنْ تَرِيدٍ مِنْ فُرْسَانَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ. فَوَجَّهَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَقَالَ لَهُ: اكْمُنْ النَّهَارَ وَسِرَّ اللَّيْلَ، وَلَا تَفَارِكْ الْعَيْنَ.

قال: فانتهي علي (ع) إلى ما أمره رسول الله (ص) صار إليهم. فلما كان عند وجه الصبح أغار إليهم، فانزل الله على نبيه: «والعاديات ضبْحًا» إلى آخرها.

۹۴. طبقات ابن سعد ج ۱ / ۱۳۶. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱ / ۱۵۹ با مختصر تفاوتی آن را روایت کرده است. البته جمله «پیشقراولان و جاسوسان را پیشاپیش خود بفرست»، در آنجا هم هست

۲۱- در «التراتیب الاداریه» گفته است:

«در صحیح بخاری در ضمن نقل داستان هجرت، از عائشه روایت شده: وقتی که پیامبر خدا و ابوبکر در غار ثور پنهان بودند، عبدالله بن ابی بکر که یک نوجوان باهوش بود، شبها بدانجا می رفت و اخبار مکه را به آنان می داد و تا سحرگاه در نزد آنان می خوابید و سحرگاهان می آمد در مکه و در میان قریش می خوابید.»^{۹۵}

۲۲- باز در تراتیب الاداریه نوشته است:

«در کتاب الاصابة ضمن شرح حال «امیه بن خویلد» نوشته است که حضرت محمد مصطفی (ص) او را به تنهایی به عنوان جاسوس و خبرچین (عین) خود به میان قریش فرستاد. او گفته است: من رفتم و به محلی به نام «خشبه خبیب» رسیدم در حالیکه می ترسیدم جواسیس قریش مرا پیدا کرده و شناسایی کنند. آنگاه در آنجا بالا رفته و پنهان شدم.»^{۹۶}

۲۳- در همان مأخذ در شرح حال بُشَیْر بن سَفِیَان عَتَکِی آمده است:

«پیامبر خدا (ص) او را به مکه فرستاد تا درباره قریش و اخبار آنان جاسوسی کند.»^{۹۷}

۲۴- باز در تراتیب الاداریه درباره «جَبَلَةَ بْنِ عَامِرِ بَلَوِی» نوشته است که او

(=بَثُّ الْعُیُونِ وَ قَدَمُ الطَّلَانِجِ).

امر رسول الله (ص) الناس بالتهیوة لغزو الروم. فلما کان من الغد دَعَا اسامة بن زید فقال: سرالی موضع مقتل اییک فاوطنهم الخیل، فقد ولیتک هذا الجیش، فاغر صباحاً علی اهل اُبنی و حرق علیهم. و اسرع السیر، تسبق الاخبار، فان ظفرك الله فاقلل اللبث فیهم، وخذ معک الادلاء، و قدم العیون و الطلائع امامک. اسامة بن زید در آنوقت ۱۸ سال داشت و نصب او به فرماندهی سپاهی که بزرگان اصحاب و پیرمردان نیز جزء آن بودند، موجب اعتراض گردید، ولی رسول خدا (ص) با ایراد یک خطابه پاسخ آنان را داده و اسامه را در منصب فرماندهی همچنان باقی گذاشت. «اسامه» در مورد خلافت حضرت علی (ع) شیوه سکوت و بی طرفی برگزید و بدینوسیله خطای بزرگی را مرتکب شد، هرچند که بعدها از آن کار اظهار پشیمانی کرد. (از افاضات معظم له در جلد ۲۷۱ درس فقه).

۹۵. التراتیب الاداریه ج ۱ / ۳۶۱.

۹۶. همان مدرک ج ۱ / ۳۶۲.

۹۷. التراتیب الاداریه ج ۱ / ۳۶۲.

در جنگ احزاب از جمله جاسوسان پیامبر اسلام بود.^{۹۸}

۲۵- در همان منبع در ذیل شرح حال «خبیب بن عَدی انصاری» از صحیح بخاری نقل کرده: رسولخدا (ص) ده گروه را به عنوان جاسوس و خبرچین فرستاد و «عاصم بن ثابت» را مسئول همه آنان قرار داد. سپس در همانجا از «تخریج ابن ابی شیبه» نقل نموده است که پیامبر او را به تنهایی برای تجسس بسوی قریش فرستاد.^{۹۹}

۲۶- باز در همان کتاب به نقل از الاصابة ضمن شرح حال «آنس بن ابی مرثله غنوی»، به نقل از ابن سعد نوشته است که این شخص جاسوس پیامبر (ص) در اوطاس بود.^{۱۰۰} این موارد که نقل گردید آن مقدار روایتهایی است که درباره «عیون» و خبرچین های مخفی و نیز پیشقراولان و جواسیس جنگی در غزوه ها و سریه های اسلامی در یک فرصت شتاب آلود، بدانها دسترسی پیدا کردم. و شاید اگر کسی جستجوی افزون تری کند، نمونه های بیشتری را بدست آورد.^{۱۰۱}

۹۸. همان مدرک، همان صفحه.

۹۹. همان مدرک، همان صفحه.

۱۰۰. همان مدرک / ۳۶۳.

استاد در جلسه درس شان یک روایت دیگر را نیز برای شاگردان خود خواندند. لکن آن را در متن چایی کتاب نیاورده اند. و آن روایت اینست: «در ترتیب الاداریه ج ۱ / ۳۶۱ به نقل از کتاب الاستیعاب آورده است که: حضرت رسول (ص) پیش از آنکه از مدینه به سوی «بدر» بیرون رود، «طلحه بن عبیدالله» با «سعد بن زید» را به اطراف جاده شام فرستاد تا راجع به کاروان قریش تحقیق و تجسس نمایند. لذا آن دو نفر نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند. با این حال پیامبر اسلام (ص) سهم آنان را از غنائم جنگ بدر همچون مجاهدانی که بطور مستقیم در آن جنگ شرکت جست و رزمیده بودند، پرداخت فرمود.» (از افاضات معظم له در جلسه ۲۷۲ درس فقه).

۱۰۱. ممکن است کسی بگوید سند این روایتهای طبق موازین ما معتبر نیست. لکن باید توجه داشته باشیم که این روایتهای یکی و دوتا نیستند، بلکه بسیار متعدد و فراوان بوده و اصطلاحاً «تواتر اجمالی» دارند. اگر کسی تواتر و صحت اجمالی این قبیل روایتهای را نپذیرد، در آن صورت نمی تواند مجموع تاریخ اسلام را بپذیرد، چونکه همه روایات و اخبار متعلق به تاریخ اسلام همینگونه هستند.

علاوه بر این، منابع فقه ما عبارتند از قرآن و سنت، و سنت نیز دربرگیرنده سیره و اعمال معصوم، سخن و اقوال معصوم، تقریر و امضای معصوم است. لکن متأسفانه از این سه شاخه اصلی سنت ما فقط «اقوال» معصوم را مبنای استدلالهای فقهی قرار داده ایم و سیره و تقریر معصوم فراموش شده است. و عملاً در مباحث فقهی

۲۷- در نهج البلاغه ضمن نامه ای که امام علی (ع) به فرماندار خود در مکه به نام «قثم بن العباس» نوشته است [مطلبی وجود دارد که دلالت دارد، علی (ع) نه تنها در مناطق تحت حکومت خود از سرزمینهای اسلامی و برای فرمانداران و والی های مطیعش «عین» و جاسوس نصب می کرده، بلکه حتی در شام نیز که معاویه بن ابی سفیان سر به نافرمانی و طغیان گذاشته بود، جاسوسانی داشته است که اخبار آنجا را برای حضرت گزارش می کرده اند. حال فرق نمی کند این جواسیس امیر المؤمنین (ع) در شام داوطلب و متطوع بوده باشند و یا مأمور رسمی، مهم اینست که از گزارش آنان برای حضرت وثوق و اطمینان حاصل می شده است.]

حضرت در آن نامه به «قثم» می نویسد:

«جاسوس من در مغرب [سرزمین شام] برای من نوشته است که گروهی از اهل شام تحت پوشش حجج به مکه خواهند آمد، که دلهای شان کرو چشمان شان کور می باشد و نمی توانند حق را تشخیص بدهند و آن دورا بجای هم عوضی گرفته اند. [بدانکه اینان در پوشش حجج برای خرابکاری وارد مکه می شوند، و لازم است شما به عنوان فرماندار مکه مواظب اوضاع و احوال بوده، و آنان را شدیداً کنترل کنی]، پس بگونه ای بسیار استوار و بردبارانه به وظیفه خود قیام کن و سستی بخرج مده.»^{۱۰۲}

۲۸- باز در نهج البلاغه ضمن یکی از وصایای مولای متقیان علی (ع) به یکی از «لشگرهای» خود آمده است:

«نگهبانانی را در سوراخ کوهها و جاهای بلند بگمارید، تا دشمن نتواند از

متروک گردیده است و این درست نیست. و این قبیل استدلالهایی که ما داریم در واقع استدلال به سیره و تقریر معصوم در مباحث فقهی و احکام است. (از افاضات معظم له در جلسه ۲۷۱ درس فقه).

۱۰۲. فی کتابه (ع) الی قثم بن عباس عامله علی مکه: «اما بعد، فإِنَّ عینی بالمغرب کتب الی یُعَلِّمُنی أنه وَجَّهٌ الی الموسم أناس من اهل الشام العمی القلوب الصمّ الأسماع، الکمه الابصار، یلتمسون الحق بالباطل،... فاقم علی ما فی یدیک. قیام الحازم الصلیب.» نهج البلاغه فیض / ۹۴۲.

عبده ج ۳ / ۱۴ (نامه ۳۳).

هیچ نقطه ترسناک و یا امنی به شما یورش بیاورد. بدانید که باید همیشه پیشاپیش لشکرتان پیشقراول و جاسوس داشته باشید. پرهیزید از چنددستگی.»^{۱۰۳}

۲۹- طبق نقل صاحب کتاب «تحف العقول»، امیرالمؤمنین (ع) در وصیتنامه خود به «زیادبن نصر» هنگامی که او را به فرماندهی «مقدمه» سپاهیان خود گماشت، چنین فرمود:

«بدانکه مقدمه هر سپاهی همانا دیده بانان و پیشقراولان آنها هستند. و دیده بان پیشقراول طلایه آنها به شمار می آید. بنابراین، چون تو از جایگاه خود بیرون رفتی و به نیروهای دشمن نزدیک گردیدی؛ بدون وقفه طلایه داران و دیده بانان خود را در هر سوی پراکنده ساز. آنان را به دره ها، درختزارها و کمینگاهها بفرست، تا دشمن نتواند شما را غافلگیر کرده و شیخون بزند، بلکه کمین زدن از آن شما باشد... هرگاه خواستید کارزار آغاز کنید و یا دشمن در برابر شما صف آرایی کرد، کوشش کنید که نیروی خود را در پناه تپه ها و کوهها قرار بدهید و یا از دره ها و رودخانه ها به عنوان سنگر بهره بگیرید تا امکان دفاع پیدا کرده و بر دشمن مسلط شوید. و نیز باید [از پراکنده ساختن نیروهای رزمنده پرهیزید] نبرد را در یک و یا دو نقطه پی گیری کنید. همچنین نگهبانان خود را در بلندی کوهها و بالای تپه ها و پیچ نهرها بگمارید، تا با دیدبانی آنان دشمن نتواند از هیچ جای استوار و یا آسیب پذیری بر شما یورش آورد.»^{۱۰۴}

۱۰۳. فی وصیة له علیه السلام وصی بهاجبشا: «واجعلوا لکم رقباء فی صیاصی الجبال و مناسک الهضاب لئلا یأتیکم العدو من مکان مخافة و أمن، واعلموا ان مقدمة القوم عیونهم، و عیون المقدمه طلائعهم، و ایاکم و التفرق.» نهج البلاغه فیض / ۸۵۴، عبه ج ۳ / ۱۴ (نامه ۱۱).

۱۰۴. اِغْلَمُ أَنْ مَقْدَمَةَ الْقَوْمِ عِیُونُهُمْ، وَ عِیُونَ الْمَقْدَمَةِ طَلَائِعُهُمْ، فَإِذَا أَنْتَ خَرَجْتَ مِنْ بِلَادِكَ وَ دَنَوْتَ مِنْ عَدُوِّكَ فَلَا تَسَامُ مِنْ تَوْجِیهِ الطَّلَائِعِ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ فِي بَعْضِ الشَّعَابِ وَ الشَّجَرِ وَ الْحَمْرِ وَ فِي كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَا یَغِیْرَکُمْ عَدُوُّکُمْ وَ یَکُونَ لَکُمْ کَمِینٌ...

وَ إِذَا نَزَلَتْ بِعَدُوِّكَ أَوْ نَزَلَ بِكَ فَلِیْکُنْ مَعِیْکُمْ فِی أَقْبَالِ الْأَشْرَافِ أَوْ فِی سَفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ إِثْنَاءَ الْإِنْهَارِ کَمَا

توضیح چند واژه:

در متن عربی این حدیث چند واژه مشکل هست که احتیاج به توضیح دارند که بدینوسیله آنها را توضیح می دهیم:

«خَمْرٌ» با فتحه دو حرف اول آن: به همه آنچه که پشت سر آدم قرار دارد مانند کوه و غیره گفته می شود.

«اقبال»: جمع «قُبُلٌ» است که به سینه و دامنه کوه گفته می شود.

«اشراف»: جمع «شَرَفٌ» است و به هر نقطه بلند مانند تپه و غیره گفته می شود.

«صِیَاصِی»: به معنای دژ و قلعه است، صیاصی الجبال نیز به معنای بلندترین نقاط کوه است که از نظر اهمیت دفاعی همچون «دژ» می باشد.

مَنَایِبُ الْأَنْهَارِ: کناره رودخانه ها.

۳۰- در کتاب دعائم الاسلام از علی (ع) روایت کرده که آن حضرت

فرمود:

يكون لكم رداً و دونكم مرداً. ولكن مقاتلتكم من وجه واحد او اثنين، واجعلوا رقبائكم في صياصى الجبال و باعلى الاشراف و بمنالك الانهار، بريون لكم لئلا ياتيكم عدو من مكان مخافة او امن.
تحف العقول / ۱۹۱.

برای آگاهی تفصیلی از نحوه آرایش نظامی در قدیم و کسب اطلاع از معانی اصطلاحاتی همچون مقدمه، طلایه (طلایع)، میسر، میمنه و غیره که در اصطلاح جنگهای قدیمی به کار برده می شده اند به کتاب «آداب الحرب و الشجاعة» بویژه صفحات ۳۱۱-۲۷۶ آن، تألیف مبارکشاه، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ انتشارات اقبال (آبانماه ۱۳۴۶) مراجعه فرمایید. در اینجا فقط یک حدیث را که مناسب مبحث و مقام است نقل می کنم. در صفحه ۲۹۰ آن کتاب می نویسد:

«بدانکه طلیعه دیدبان لشکر باشد و آن را [به] پارسی طلایه خوانند. یعنی دیدبان. پیغامبر علیه السلام می فرماید که: خَيْرُ الرَّقَاءِ أَرْبَعَةٌ، وَ خَيْرُ الطَّلَاحِ أَرْبَعُونَ، وَ خَيْرُ الشَّرَايَا أَرْبَعٌ مِائَةٌ، وَ خَيْرُ الْجُيُوشِ أَرْبَعَةُ أَلْفٍ، وَ لَنْ يُؤْتَىٰ إِيَّانَا عَشْرَ أَلْفًا مِنْ قَلَّةٍ.

یعنی بهترین یاران چهارند، و طلایه ها چهل است، و بهترین سربه ها (= لشکر سبک که به جایی فرستند)، چهارصد است. و بهترین لشکرها چهارهزار است، و هیچ کس دوازده هزار سوار یک دل را هزیمت نکرده است.» (مقرن)

«من خود شاهد بودم به هنگامی که سپاه اسلام برای جنگ حدیبیه بیرون می رفت رسول خدا (ص) شخصی از طایفه خزاعه را به عنوان طلایه دار و جاسوس به سوی دشمن فرستاد.»^{۱۰۵}

۳۹- باز در زمینه «عیون»، ابن ابی الحدید از کتاب الغارات مطلب دیگری را نقل کرده که جالب می باشد. [و آن داستان مربوط به قیس است. «قیس بن سعد» که از یاران صالح و خوب امیرالمؤمنین (ع) بود و از طرف آن حضرت حکومت مصر را داشت، معاویه که در شام یاغی شده بود به جلب موافقت و همکاری قیس با خودش و عدول او از امیرالمؤمنین (ع) چشم طمع داشت، لذا نامه ای به قیس بن سعد نوشت و به مصر فرستاد و او را به عصیان برضد امیرالمؤمنین (ع) و اطاعت و همکاری خودش فراخواند. قیس بن سعد که انتظار چنین حرکت و جسارتی از معاویه نسبت بخود را نداشت، عصبانی شده، و پاسخ ردی و توبیخ آمیز بسیار تندی برای معاویه نوشت. معاویه که از جواب منفی و شکننده «قیس» شرمنده و مأیوس شده بود، برای فریب دادن افکار عمومی مردم حيله ای اندیشید، بدینگونه که نامه ای را جعل کرد و به قیس بن سعد نسبت داد که طبق مفاد آن قیس از دعوت نامه معاویه ابراز تشکر کرده و باو پیوسته بود! و این نامه را در بین مردم منتشر ساخت. «عیون» و جواسیس امیرالمؤمنین (ع) نیز که از جعلی بودن نامه خبر نداشتند، آن را برای امیرالمؤمنین (ع) گزارش کردند که موجب تعجب آن حضرت گردید. چون درباره شخصیت متقی و باصلاحیتی مانند قیس بن سعد هرگز نمی توانست چنین چیزی را بپذیرد. [مؤلف کتاب «الغارات» خلاصه آن را چنین روایت کرده است:

معاویه نامه ای را جعل کرده و به قیس بن سعد نسبت داد، و آن را برای مردم شام خواند، مضمونش این بود که قیس با معاویه صلح کرده و باو پیوسته است.

۱۰۵. فی دعانم الاسلام عن علی (ع): انه رأى بعثة العيون والطلائع بين ابدی الجيوش وقال: «ان

رسول الله (ص) بعث عام الحدیبیه بین یدیه عیناً له من خزاعه.»

دعانم الاسلام ج ۱ / ۳۶۹، کتاب الجهاد.

جاسوسان علی بن ابی طالب این خبر را برای او گزارش کردند. این خبر برای او بسیار بزرگ و باورنکردنی جلوه کرده و موجب تعجب آن حضرت گردید و...» ۱۰۶

۱۰۶. شرح نهج البلاغه ج ۶ / ۶۲، ابن ابی الحدید.

پاسخی به یک شبهه:

گاهی گفته می شود، این قبیل اخبار و روایاتی که نقل گردید، معمولاً سند معتبر و صحیحی ندارند، پس چگونه می توانیم به اینها اعتماد کرده و بر این اساس نظر بدهیم؟

هر چند که کراً به این پرسش پاسخ گفته ایم، اکنون با توضیح بیشتری به آن جواب می دهیم: باید توجه داشته باشیم که این شبهه ای بیش نیست. چرا که این اخبار و روایات «تواتر اجمالی» دارند، و ما از طریق آنها «علم اجمالی» پیدا می کنیم به اینکه پیامبر (ص) و علی (ع) در مواقع جنگ و غیر آن برای آگاهی از امکانات و تصمیمات دشمنان اسلام کسانی را به عنوان «عین» و جاسوس می گماشته اند، و این «علم اجمالی» برای ما حجت است.

توضیح اینکه، «تواتر» بر سه قسم است:

۱- «تواتر لفظی»: منظور از آن اینست که در واقعه واحد، اخبار و روایات متعددی با لفظ واحد نقل شده باشد.

۲- «تواتر معنوی»: و مقصود از آن نقل و روایت شدن یک معنی و یک واقعه با الفاظ و تعبیراتی است که در ظاهر متفاوت ولی در معنی یکی باشند. مانند حدیث شریف غدیر که تواتر معنوی دارد.

۳- «تواتر اجمالی»: و منظور از آن اینست که واقعه ها و حادثه های مختلفی با الفاظ و تعبیرهای گوناگون راجع به یک موضوع، مفهوم و یک حکم نقل شده باشد. بگونه ای که از نظر وثاقت و صحت سند روی تک تک آنها بطور جداگانه نتوان اعتماد کرده و یقین حاصل نمود که آن مسأله صددرصد از معصوم صادر شده است؛ لکن تعداد و موارد آنها بقدری فراوان است که انسان یقین حاصل می کند، همه آنها دروغ و مجعول نمی باشند، بلکه دستکم چند مورد «اجمالاً» و بطور یقینی عمل و قول معصوم است. مانند همین مسأله مورد بحث ما، یعنی «تجسس» که از طریق تواتر اجمالی ثابت می شود. چون ما نمی توانیم بگوییم همه آنها که روایت شده اند صددرصد و یقیناً صحیح هستند، لکن از آن طرف نیز یقین داریم «تعدادی» از این روایات صادره از جانب معصوم می باشند، و ثبوت همین مقدار نیز مقصود ما را ثابت می کند و لزوم جاسوس گماشتن بر دشمنان اسلام را به اثبات می رساند.

البته نه تنها سیره و تاریخ اینطور است، بلکه دیگر روایات فقهی ما نیز همینطور هستند، و با یکی و دو روایت نمی توان نظر قطعی صادر کرد، بلکه از روی هم ریختن مجموعه ای از احادیث و جمع بندی چندین روایت، مطلبی را بدست می آوریم.

من یادم هست که مرحوم حضرت آیه الله بروجردی رضوان الله علیه، در ضمن «مبحث لباس مُصلّی» و «مَالاً تَتَمُّ فِيهِ الصَّلَاةُ» که بحث می کردند، فرمودند: ما نمی توانیم مثلاً با یک روایت که در یک کتاب هست در مسأله نظر قطعی ابراز کرده و فتوا بدهیم، اگر در یک مسأله پنج و شش روایت باشد، تازه می فهمیم که از معصومین (ع) و مثلاً امام صادق (ع) در آن زمینه مطلبی صادر شده بوده است. در مورد لباس مُصلّی و

غیر از این روایتهایی که در طول این بحث بازگو کردیم، روایتهای دیگری نیز در این زمینه از پیشوایان دینی ما صادر شده است که جویندگان و پژوهشگران با سیر و تفحص در متون و منابع مربوطه می توانند به آنها دست یابند. از مجموعه این روایتهایی که برشمردیم روشن می شود که زیرنظر گرفتن دشمنان، مراقبت و کنترل پنهانی آنان منحصر به حالت جنگ و میدان نبرد و کارزار نیست، بلکه کنترل و تجسس از احوال دشمنان اسلام در همه شرایط لازم است. ما مسلمانها باید از روحیات آنان وامکانات صنعتی، نظامی و اقتصادی شان کسب اخبار کرده و آگاه شویم، چرا که دشمنی و عناد آنان با اسلام و مسلمانها با تجربه به ثبوت رسیده است [چه فعلاً در حال جنگ علنی با ما باشند و چه نباشند].

بویژه در زمان ما بر دولتهای اسلامی واجب است که درباره رژیمهای کفر جهانی، تصمیمات و برنامه ها، تواناییها و صنایع نظامی آنان کنجکاوی کرده و کسب اطلاعات نمایند. لکن دولتها این وظیفه مهم خود را به فراموشی سپرده اند و در نتیجه زمینه تسلط یافتن کفر جهانی بر کشورهای خود را فراهم ساختند که اکنون جاسوسهای آنان اینان را در محاصره خود گرفته اند. بارخدا یا به اسلام و مسلمانان سربلندی و عزت عطا بفرما. و کفر و یاران کفر را خوار و زبون بگردان.

«مَالَاتِيْمٌ فِيهِ الصَّلَاةُ» نیز از ملاحظه چند روایت می فهمیم چیزی از معصوم رسیده است، اما اینکه با استناد باین روایات بتوانیم روی جزئیات این مسأله نظر بدهیم، نه، نمی توانیم. البته آن بزرگوار درست هم می فرمود، چون بسیاری از اخبار ما نقل بمعنی شده است، و در منابع مختلف که ثبت شده اند، تفاوتهایی در برخی جزئیات با همدیگر دارند. لذا مجموعاً می توانند مفید مطلبی قطعی باشند که بتواند مبنای صدور فتوا قرار بگیرد. در مسأله «تجسس» نیز بطور دقیق مسأله از همین قرار است. و تفاوتی با موارد دیگر فقه ما ندارد، جز اینکه کثرت روایات در این زمینه نسبت به برخی از موضوعات و مسائل دیگر اسلامی فراوانتر و زیادتر است. (از افاضات معظم له در جلد ۲۷۳ درس فقه).

فصل سوم -

پیرامون فعالیت‌های مخالفین، منافقین، جاسوسها و احزاب و

سازمانهای سری داخلی جنگ طلب:

پرواضح است که نگهداری نظام و دولت حق و عادل اسلامی موقوف بر از بین بردن تلاشهای مخالف و دستجات جنگ طلب داخلی است. اگر این کار صورت نگیرد ترس آن می رود که امت و نظام اسلامی هر دو بطور ناگهانی با نیروهای سازمان یافته داخلی جنگ طلب روبه رو گردیده و هر دو از هم بپاشند و دچار شکست شوند. در نتیجه، دولت و ملت مسلمان دچار زیانهای فراوان جانی و مالی بشوند.

بسیار روشن است که به انجام رسانیدن این وظیفه مهم موقوف بر آنست که از تلاشها، تحرکات و جلسات پنهانی آنان که بصورت مشکوک و در جلد «ستون پنجم» عمل می کنند اطلاعات درستی در دست بوده و بگونه صحیح مورد مراقبت و کنترل قرار گیرند، و این کار جز توسط گزارشگران مخفی (=عیون) که بر امور و مسائل مسلط و آگاه باشند، امکان پذیر نیست.

بر جواز این مطلب (مشروعیت کنترل دستجات معاند و جنگ طلب داخلی)، دلایل چندی دلالت دارد که برخی از آنها را ما قبلاً یادآور شده ایم. مانند ادله عمومی که قبلاً بحث کرده ایم از قبیل وجوب حفظ نظام و تنقیح مناط که از روایات گذشته بدست می آید. علاوه بر همه اینها دسته ای از روایات مربوط به این مسأله نیز وجود دارد که در واقع ادله خاص این موضوع محسوب می شوند و در اینجا آنها را درج

می‌کنیم: ۱۰۷

۱- خداوند درباره «منافقین» [که همان دشمنان معاند داخلی اسلام هستند] به پیامبر گرامی اسلام دستور داده است که از آنان «حذر» کند:

۱۰۷. در مقام توضیح بیشتر مسأله باید گفت: در داخل کشور و سرزمین اسلام، کسانی که ممکن است به نحوی با آن مخالفت کنند، دو دسته هستند. باید به حرفهای دسته اول توجه شود و با آنان برخورد دشمنانه نگردد. اما لازم است که از توطئه‌ها و فعالیت‌های دسته دوم مراقبت به عمل آید:

دسته اول: اینها کسانی هستند که با اساس نظام مسلمین و قوانین و مقررات شریعت نبوی مخالف نیستند، بلکه اساس و اصل نظام را قبول دارند، لکن در رابطه با برخی مسائل فرعی و یا حرکات و اشتباهات مسئولین امور و غیره، اشکال و حرف دارند و در این چارچوب به بیان اشکالات، اعتراضات و دیدگاههای خود می‌پردازند. اینان در واقع مخالف نظام محسوب نمی‌شوند، بلکه از منتقدین هستند، لذا باید به حرفشان توجه شود، و میدان کار و فرصت و امکان اظهارنظر و بیان عقیده در صحنه اجتماع مسلمین داشته باشند، تا بتوانند اشکالات و اعتراضات خود را آشکار نمایند، و این از مصادیق «تضارب آراء» است که به حال نظام و کشور اسلامی مفید است.

در حکومت علی (ع) هم فقط خود آن حضرت معصوم و مصون از خطا بوده است، اما کارگزاران و مأمورین حکومتی آن حضرت معصوم نبوده‌اند، و لذا اشتباهات و لغزشهایی هم داشته‌اند، و این اشتباهات در جامعه آن روز بیان می‌گشته و به امیرالمؤمنین (ع) نیز گزارش می‌شده است؛ آن حضرت نیز به این موارد ترتیب اثر می‌داده است. بهانه‌های موهوم نباید جلوی این قبیل آزادی‌های لازم و مشروع، که عقل و عرف دنیای امروز نیز آن را می‌پسندد، گرفته شود. چون در آن صورت از عده‌ای مسلمان تزییع حق خواهد شد. اصل «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» باید مدنظر ما باشد، و آن را در جامعه عملی کنیم.

دسته دوم: گروه دیگر از مخالفین در داخل کشور اسلام کسانی هستند که با عناد و نفاق قصد براندازی و محاربه دارند، آنها اشکال و اعتراض منطقی نسبت به حکومت ندارند، بلکه آن را از پایه و اساس نپذیرفته‌اند. روی همین اصل فعالیت‌های مشکوک و مخفی دارند، تا بتوانند حکومت مسلمین را برانداخته و نظام را ساقط و یا مختل کنند. اینان مخالف واقعی بشمار می‌آیند. و لازم است حرکات، برنامه‌ها و فعالیت‌های شان مورد مراقبت و کنترل حکومت اسلام قرار بگیرد.

البته اینان طیف گسترده‌ای مانند مخالفین، منافقین، سازمانها و احزاب سزّی، و نیز جوامیس را که بصورت ستون پنجم برای بیگانگان کار می‌کنند، در برمی‌گیرد.

ضرورت مراقبت و کنترل امنیتی این قبیل افراد و جریانها، ناشی از اینست که نظام مسلمین و اسلام باید حفظ شود، و بدیهی است که آنان درصدد براندازی آن هستند. حفظ نظام متوقف بر دفع حرکات این نوع دشمنان داخلی و ازهم پاشیدن جماعت و تشکیلات آنهاست. در غیر اینصورت حکومت اسلام بناگاه با یک نیروی دشمن و تخریبگر مواجه خواهد شد که ممکن است آن را ساقط کرده و جامعه مسلمان را دچار خسارات و زیانهای جانی و مالی فراوان بگردانند.

بدیهی است لازمه دفع این شرّ و خطر احتمالی، تهیه مقدمات آن می‌باشد، مسأله اطلاعات و مراقبت و مواظبت بر اعمال پنهانی آنان نیز در رأس این مقدمات لازم قرار دارد. خلاصه کلام اینکه نجسس و مراقبت

هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْنَهُمْ فَاَتَلَّهُمُ اللّٰهُ اَنۡیۡ یُّوَفِّکُوۡنَ ۱۰۸

ای پیامبر! آنان [منافقین] دشمنان تو هستند، پس از آنان «حذر» کن، خدا آنان را بکشد چقدر اهل مکرند و از حق سر بازمی زنند!

[ادیب و لغت شناس معروف واژه های قرآن] راغب اصفهانی گفته است:

«حذر یعنی دوری کردن از امری که خطرناک است.»^{۱۰۹}

بر اعمال و برنامه ها و فعالیت های این قبیل دستجات و دشمنان داخلی که برنامه براندازی و اقدام مسلحانه دارند، از نظر شرع جایز و بلکه واجب است. و برای اثبات جواز و وجوب آن دو نوع دلیل شرعی و عقلی وجود دارد. نوع اول، دلیل کلی و قاعده ای است.

نوع دوم دلیل قرآنی و روایی خاص این موضوع می باشد. نوع دوم آن در متن به تفصیل توضیح داده شده است. در اینجا دلایلی از نوع اول را توضیح می دهیم:

از ادله عمومی و قاعده ای که بر وجوب اعمال مراقبت و تجسس در مورد منافقین و دشمنان جنگ طلب داخلی دلالت دارند، مسأله وجوب مقدمه واجب، و تنقیح مناط و اولویت را می توان ذکر کرد:

۱- «وجوب مقدمه واجب»:

چنانکه پیشتر ثابت شد حفظ حکومت اسلامی، و موجودیت و کیان مسلمین واجب می باشد، طبعاً طبق مقتضای قاعده اصولی «مقدمه هر واجبی نیز واجب است»، مقدمات آن نیز از هر نوع و سنخ که باشد واجب خواهد بود. بدیهی است که شناسایی و مواظبت و مراقبت و کنترل اشخاص و دستجات سری مخالف و معاند نظام اسلامی که برنامه براندازی نظام را دارند، از مقدمات واضح «حفظ نظام» می باشد. لذا مراقبت و تجسس بر اعمال آنان و جمع آوری اطلاعات و اخبار در موردشان جایز است.

۲- «تنقیح مناط»:

منظور از «تنقیح مناط» و قاعده «اولویت» اینست: وقتی ثابت شد که تجسس در مورد دشمنان خارجی اسلام واجب است، پس تجسس درباره دشمنان داخلی که برنامه براندازی آن را دارند به طریق اولی باید واجب باشد. در قسمتهای پیشین این بحث، با توجه به روایات و اخبار تاریخی فراوانی که ذکر شد، وجوب تجسس از اعمال و رفتار، تجهیزات و تصمیمات دولتهای بیگانه و دشمنان خارجی اسلام ثابت شد، و ثبوت آن نیز متکی بر «تواتر اجمالی» بود، و جای تردید ندارد.

بنابراین دشمنان محارب داخلی و منافقین که در درون جامعه مسلمین جای گرفته باشند، و جامعه و نظام مسلمین را از درون تهدید کنند، ستون پنجم و تکیه گاه داخلی همان دشمنان خارجی هستند، و خطرشان برای اسلام و مسلمین بیشتر از بیگانگان است، لذا تجسس و مراقبت اینان نیز باید به طریق اولی جایز باشد. این همان چیزی است که در اصطلاح فقهی «تنقیح مناط» نامیده می شود.

این توضیحات با استفاده از بیانات حضرت اسناد دام ظلّه العالی در جلسه درس فقه بگونه آزاد نگارش

یافت. (مقرر)

۱۰۸. سوره المنافقون/ ۵.

۱۰۹. مفردات راغب/ ۱۰۹.

خداوند متعال دوری جستن از منافقین را در این آیه شریفه واجب فرموده است. ذکر واژه «حذر= دوری جستن و احتراز کردن» در اینجا بگونه مطلق و عدم تعیین مصداق دلالت بر این دارد که همه تلاشها و تجمعات آنان کنترل شود. بلکه این از آشکارترین مصادیق واژه حذر است.

مسلمانان در عصر پیامبر (ص) به برکت آگاهی‌ها و رشد سیاسی که از آن حضرت آموخته بودند، به جز شمار اندکی از آنان، همگی شان گزارشگران مخفی رسول خدا (ص) نیز بودند که از فعالیتها و تصمیمات منافقین کسب خبر نموده و گزارش می دادند. درست همانگونه که در جنگها این کار را با دشمنان خارجی انجام می دادند. آنان این کار را همچون یک وظیفه شرعی برای خود تلقی می کردند. [چنان که داستان زیدبن ارقم و عبدالله اُبتی معروف است]. زیدبن ارقم وقتی از عبدالله ابن اُبتی این جمله را شنید که می گفت: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد.» و مراد او از «عزیزان» خود او و از «ذلیلان» رسول خدا (ص) بود، زیدبن ارقم به عبدالله بن ابی اعتراض نموده و شنیده خود را نیز به پیامبر اسلام (ص) گزارش می دهد. پیامبر (ص) به او می گوید:

«ای جوان! گوشهایت خوب شنیده، قلبت نیک دریافته است و توبدرستی سخن می گویی. درباره آنچه که گزارش دادی هم اکنون آیه ای نازل گردیده است.»^{۱۱۰}

۱۱۰. مجمع البیان ج ۵ / ۲۹۴، (جزء ۱۰) در ذیل تفسیر سوره منافقون.

راجع به شخصیت زیدبن ارقم و داستان او با «عبدالله ابن اُبتی» در اینجا نیاز به توضیح بیشتری هست که هم اکنون ملاحظه می فرمایید:

داستان از این قرار است که بعد از پایان یافتن جنگ بنی المصطلق و پیروزی مسلمین در آن جنگ، مسلمانها بر سر آبگاهی به نام «مُریسیم» اتراق کرده بودند، اتفاقاً میان شخصی از اهل مدینه (انصار) به نام «سنان بن بَرِجَهَنی» با شخص دیگری به نام «جَهْجَهِ بن مسعود غفاری» که بستگی پیمانی با عمر بن خطاب داشت، درگیری پیش آمد و به زدو خورد منجر گردید. سنان اهل مدینه را به یاری طلبید، جَهْجَهِ نیز قریب و مهاجرین را. چیزی نمانده بود که یک جنگ تمام عیار میان مهاجرین و انصار اتفاق بیافتد که با گذشت «سنان» از حق خود، غائله پایان یافت. بزرگ منافقین به نام «عبدالله بن اُبتی» که اتفاقاً در آن غزوه